

کتاب احمد یا سفینه‌ی طالبی کتابی است در دو جلد که عبدالرحیم تبریزی معروف به طالبوف (۱۳۲۸ - ۱۲۵۰ ه.ق.) آن را تألیف کرده است. نویسنده در این کتاب به تقلید از «امیل» اثر ژان ژاک روسو با فرزند خیالی خود، احمد، درباره‌ی مباحث مقدماتی علوم جدید تا آخرین پیشرفت‌ها و اکتشافات علمی و طبّی عصر خود به صورت سؤال و جواب گفت‌وگو می‌کند. عنوان هر فصل کتاب «صحبت» است. طالبوف در این کتاب در پی آن است که شیوه‌ی گفت‌وشنود میان شاگرد و معلم را آموزش دهد تا ذهن کودکان کشور را برای فراگرفتن علوم و فنون آماده سازد.

او از نویسندگان وطن دوستی است که آثارش در عرصه‌ی ادبیات انتقادی مشروطه مقامی خاص دارد. برخی از آثار طالبوف عبارت‌اند از: نخبه‌ی سپهری یا تاریخ نبوی در سرگذشت پیامبر اسلام (ص)، مسالک‌المحسنین در اندیشه‌های فلسفی و انتقادی و سیاست طالبی.

در سبب عید نوروز

فردا عید نوروز است. چندی است برای پذیرایی مهمانان عزیز و محترم که بی دعوت به دید و بازدید هم‌دیگر می‌روند، مشغول هستیم. برای اطفال لباس تازه دوخته‌اند. واقعاً عید نوروز از آجله و آقدم اعیاد ملی روی زمین است. جا دارد که ما به شکوه و قدمت این عید خودمان در نزد سایر ملل بیالیم. بعد از ظهر رفتم به زیارت اهل قبور. اطفال هم بودند. ایشان را از طفولیت به احترام و زیارت مقبره‌های اموات باید عادت داد و رسوم و عادات ملیّه را به‌طور رسوخ* در دل آن‌ها - که حکم نقش حجر دارد - مُرْتَسَم* داشت.

بعد از شام، چون شب عید بود به هیچ کاری مشغول نشدم. اطفال را دور خود جمع نموده صحبت می‌کردم و از فواید وضع عید و دید و بازدید که مُورثِ تجدید الفت و صفای قلوب مکدره* است یادآوری می‌نمودم.

صبح زود بیدار شدیم. رفقای محترم جمع شدند، نشستیم سر تحویل دعای



«یا مُقَلَّبَ القلوب» را بنای خواندن گذاشتیم و تکرار می نمودیم. هفت سین موجود بود. احمد لباس تازه‌ی خود را پوشیده در آمد و پشت سر من آرام و ساکت ایستاد. منتظر بود که تحویل تمام شده دست مرا ببوسد و عید مرا تبریک نماید. تحویل گذشت. به حضار گلاب دادند و شیرینی آوردند. بعد اجزای مجلس متفرق شدند. احمد گفت: آقا وعده نمودید که از عید با من صحبت نمایید.

گفتم: حالا من به تو کیفیت تأسیس عید را حکایت می کنم. یاد داشته باش و با این اطلاع، به محمود غلبه بکن.

سه هزار سال قبل از این، جمشید برادر تهمورث در آذربایجان می خواست عیدی برای ملت خود قرار دهد. در ساعت تحویل آفتاب

به برج در تالار بزرگی به تخت مُرْصَع جلوس نموده تاجی مُکَلَّل از جواهر الوان بر سر خود نهاد و مردم را بارِ عام داده از پرتو آفتاب که به آن همه جواهر الوان افتاده و برق می زدند، چشم حُضار خیره شد. چون اهالی تا آن گاه چنان بساطِ مجلَّل و مجلسی با شکوه ندیده بودند، آن روز را روز نو خواندند و هم دیگر را تهنیت گفتند و تبریک نمودند. به نام جمشید نیز که تا آن روز جم بود، لفظ شید را — که به معنی شعاع خورشید است — علاوه نموده جمشید گفتند. جمشید مردم را اندر زهای نیکو داد و به مراسم حمیده وصیت فرمود و آن روز را به اهالی عید ملی قرار داد. حالا از شرافت عید نوروز و مزیت او به سایر اعیاد ملل عالم یکی این است که اَقْدَم اعیاد عالم است و از ایام عتیق* یادگار مانده و دیگر موسمی است که شب و روز برابر شود (اگر چه شب و روز اول پاییز نیز برابر می شود) و فصل بهار آید.

سیّم روز، خلافت حضرت حیدر کَرّار (ع) است. نوروز در ایران دو نوع بود: یکی

خاصه و یکی عامه. نوروز عامه، اول فروردین ماهِ جلالی است که روز تحویل آفتاب به حمل است و نوروز خاصه، از روز اول تحویل تا ششم است که مخصوص دربار پادشاهان بود.

اکنون این قرارها یک جا برهم خورده و از میان رفته. عوض نوروز عامه و خاصه فقط سلام عامه و خاصه مقرر شده است.

احمد گفت: پس نوروز سلطانی چرا می‌گویند؟ گفتم: چون تعیین زمان تحویل آفتاب به حمل که اساس وضع این عید ملی است، از پاره‌ای تطبیقات شهور* رومی و فرسی* و ایام کیسه مختل شده بود، سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی فرمود منجمین مملکت را در پای تخت جمع نموده در تحت ریاست عمر خیّام از روی رصد بظلمیوس ساعت تحویل شمس به حمل را درست مشخص نمودند. تاکنون میزان عمل منجمین ایران است. به این واسطه به نوروز سلطانی معروف شده. احمد گفت: آقا، سایر اعیاد ما نیز از آثار عهد عتیق است؟ گفتم: نه آن‌ها بعد از ظهور اسلام وضع شده اعیاد مذهبی شمرده می‌شوند؛ از آن جمله است عید فطر و قربان.



خودآزمایی

- ۱- این جمله را توضیح دهید: «عید نوروز از اجله و اقدم اعیاد ملی است.»
- ۲- سه نکته‌ی تربیتی را که در درس «در سبب عید نوروز» به‌طور غیرمستقیم گفته شده است، بیان کنید.
- ۳- کدام واقعه‌ی مهم تاریخی در نوروز اتفاق افتاده است؟

سلسله‌ی موی دوست

سلسله‌ی موی دوست حلقه‌ی دام بلاست
هر که در این حلقه نیست، فارغ ازین ماجراست
گر بزنندم به تیغ در نظرش بی‌دریغ
دیدن او یک نظر صد چو منش خون بهاست
گر برود جان ما در طلب وصل دوست
حیف نباشد که دوست دوست‌تر از جان ماست
مایه‌ی پرهیزگار، قوت صبر است و عقل
عقل گرفتار عشق، صبر زبونِ هواست
دلشده‌ی پای‌بند، گردن و جان در کمند
زهره‌ی گفتار نه، کاین چه سبب وان چراست؟
مالکِ ملک وجود، حاکمِ ردّ و قبول
هر چه کند جور نیست، ورتو بنالی جفاست
گر بنوازی به لطف، ورتو بگدازی به قهر
حکم تو بر من روان، زجر تو بر من رواست
سعدی از اخلاق دوست هر چه برآید نکوست
گو همه دشنام گو، کز لب شیرین دعاست

سعدی